

نفس در ظاهر خبری نیست، دلیلش را باید بعد از الحاق سرزمین گیلان به دولت صفویه جست‌وجو کرد، یعنی سیاست‌های شاه عباس و رضاخان و... زمانی که شاه عباس به خاک‌های گیلان دست یافت و توانست خان احمد خان، آخرین پادشاه گیلان را شکست دهد، با مقاومت گیلانیان روبرو شد و قیام‌های گیلانیان روز خوش را از شاه عباس گرفته بود؛ گفته‌ای معروف از منشی شاه عباس درباره‌ی گیلانیان آمده است:

«مردم گیلان... عموم آن‌جا به مرتبه‌ای طالب فتنه و آشوب‌اند که اگر برزیگرزاده‌ای در عهد سلطان مستقلی به اراده‌ی سلطنت و استقلال روی به پیشه‌ی مخالفت و اضلال نهد مجموع خلائق بی‌درنگ آهنگ ملازمت او نموده در روز اول جمعیتی فاحش دست می‌دهد... و جهت دولت یک روزه ناستوار، خود را در عرصه‌ی هلاک می‌اندازند... و هر چند روز حاکمی در آن دیار دم از استقلال می‌زده...» وجود چنین تفکری در بین حاکمان ایرانی، آنان را بر آن داشته که گیلانیان را به طرق مختلف به انزوا بکشاند تا راه سلطه‌ی خود را بر ما هموار کنند. از جمله‌ی این روش‌ها ایجاد اختلاف بین شهرهای مختلف گیلان و به خصوص بیه‌پس و بیه‌پیش که از زمان شاه عباس شروع شده و تا کنون ادامه دارد که از نمونه‌های کنونی آن می‌توان به اختلاف بین رشت و انزلی و تا حدی لاهیجان و هم‌چنین استان‌طلبی تالش‌ها اشاره کرد.

از دیگر روش‌ها می‌توان به انزوای اقتصادی اشاره کرد، اگرچه در زمان شاه عباس توسعه‌ی تجارت ابریشم قاعدتاً باید موجب رونق اقتصاد گیلان می‌شد ولی از این توسعه منفعتی به گیلان نمی‌رسید و همگی به جیب شاهان صفوی می‌رفت. در عصر حاضر هم که واضح‌الوضوحات می‌باشد که کم‌ترین بهره‌ی اقتصادی نصیب گیلانیان می‌شود و گیلان جزو فقیرترین مناطق ایران است و با این وضعیت، گیلانی مجبور به مهاجرت و ترک وطن می‌شود که از عواقبش سست شدن فرهنگی فرد است.

و اما رضاخان، این فرزند انگلیسی‌ها که سیاست‌های استعماری انگلیس‌ها را یاد گرفته بود و پیاده می‌کرد توانست بیش‌ترین صدمه را بر گیلان و گیلانی وارد کند. همان‌طور که در مقدمه‌ای که از کتاب «چهره استعمارگر، چهره استعمارزده» آورده شد انگلیسی‌ها در روش‌های استعماری خود بیش‌تر بر ایجاد ازخودبیگانگی در ملل استعماری اقدام می‌کردند تا بدین وسیله کشور تابعه، انگلستان را برتر و بهتر و بالاتر از خود ببیند. همان تفکری که گیلانیان هم اکنون در مقابل ایرانیان دارند که همانا ارمغان سیاست‌های رضاخان می‌باشد. رضاخان که پیش از

«جوانان هندی پرورش‌یافته تحت سرپرستی غرب کاملاً آشنا با فرهنگ و تمدن ما [انگلیسی‌ها] دیگر ما را بیگانه نمی‌دانند. بنابراین سلطه‌ی استعماری ما را تشخیص نمی‌دهند... ما را الگوی خود قرار می‌دهند و ما را حامیان خود می‌شناسند. آرزوی آنان این است که مانند ما شوند» «اولین قدم استعمارزده این است که با رفتن به جلدی دیگر شرایط دیگری را کسب کند. در این‌جا سرمشق فریبنده و در دسترس، خود را به او تحمیل می‌کند. این سرمشق استعمارگر است؛ آن‌که از هیچ یک از کمبودهای او رنج نمی‌برد، همه‌ی حقوق را داراست، از همه‌ی خوبی‌ها و سودها و اعتبارات بهره‌مند است و از ثروت و افتخارات و روش‌های فنی و اقتدار برخوردار؛ او همان کسی است که استعمارزده را پایمال می‌کند و در بندگی نگه می‌دارد. پس اولین آرزوی استعمارزده این خواهد بود که خود را به این سرمشق پراعتبار برساند؛ تا آن‌جا که از فرط شباهت با او در او محو گردد...»

زیاده‌روی استعمارزده در تقلید از این سرمشق خود نشان‌گویایی است: زن موبور، گرچه بی‌نمک و نازیبا باز بر زن موشکی برتری می‌یابد، کالایی که استعمارگر تولید می‌کند، یا قولی که او می‌دهد، با اعتماد بیشتری روبرو می‌گردد. آداب و رسوم و لباس و غذا و معماری استعمارگر؛ حتی اگر با محیط سازگار نباشد، باز به شدت تقلید می‌شود و حد‌نهایی این تقلید نزد جسورترین افراد زناشویی با زن غربی است.»

چهره استعمارگر، چهره استعمارزده نوشته آبر ممی

با نگاهی به اطراف خودمان می‌توانیم گفته‌ها و رفتارهایی را مشاهده کنیم که شاید از نظر خیلی افراد (به خصوص در گیلان) عادی باشد: «گیلان که جا نیست. باید برویم یک شهر دیگر!»، «رشت بدترین شهرهای ایران است!»، «بدترین‌ها همه مال ماست و بهترین‌ها در تهران و اصفهان و مشهد و...»، «زبان گیلکی خیلی زشت و بی‌کلاس است!»، «من هرجا بروم اصلاً خودم را رشتی (یا گیلک) معرفی نمی‌کنم!»، «به رشتی‌ها (گیلک‌ها) نباید اعتماد کرد!»، «عروس و یا داماد من خوب‌اند چون گیلک نیست‌اند!»

و حتا در بین اقشار تحصیل کرده و به قول خودشان روشنفکر هم چنین اقبالی وجود دارد که مثلاً در مقابل عدم سرمایه‌گذاری و توجه دولت به گیلان به جای متهم کردن دولت، خودمان را محکوم می‌کنیم که چرا اعتراضی نمی‌کنیم؛ این در حالی‌ست که ابتدا باید کار بد صورت

از خودبیگانگی

حامد آهکی

گیرد و در مرحله‌ی بعدی اعتراضی انجام شود. پس سوال به این صورت باید مطرح شود که چرا اصولاً کار بد صورت می‌گیرد؟ حالا چه اعتراض بکنیم و چه نکنیم. حتا گاهی این «اتهام به خودی»، تا حدی پیش می‌رود که جلو اعتراض‌ها به دولت را هم می‌گیرد، چرا که تا کسی اعتراضی می‌کند در جوابش می‌گویند مقصر خودتان هستید!

اما به راستی چرا ما این‌گونه هستیم و یا بهتر بگویم از خود بیگانه هستیم؟ و هرچه را که مربوط به خودمان باشد بد و زشت می‌پنداریم و هرچه را مربوط به غیر گیلانی، خوب و زیبا! اگر کمی به بحث‌های «داخل تا کسی» توجه کرده باشید، مثلاً اگر «خوردن» کار خوبی باشد، گیلک‌ها آدم‌های کم‌خوری هستند و فارس‌ها پرخور. ولی حالا اگر «خوردن» کار بدی باشد، گیلک‌ها خیلی پرخور و فارس‌ها کم‌خورند که جای بسیار تعجب دارد. البته در غیر منطقی بود این بحث‌ها جای هیچ شکی نیست، ولی وجود چنین تفکرات خودکم‌بینانه‌ی مهم است. و مهم‌تر این است که آیا ما واقعا و ذاتاً به این صورت هستیم و یا نه، دست‌هایی ما را به این صورت در آورده است؟

نوبت به تاریخ گیلان که می‌رسد بی‌اطلاع

است و حتی سوال می‌کند که «مگر گیلان

تاریخ هم دارد؟!»

با نگاهی به تاریخ پرربار گیلان، از قرن‌ها پیش از ورود آریایی‌ها تا سلسله‌ی صفویه در می‌یابیم که اجداد ما نه تنها از خود بیگانه نبوده‌اند، بلکه دارای اعتماد به نفس بسیار بالایی بودند که حتا در مقابل لشکرکشی‌های مهاجمان بی‌رحم و خون‌ریزی چون اسکندر و چنگیز و تیمور ایستادگی کرده‌اند و اجازه ندادند سرزمین زیبای خود را به زیر پای ارتش‌های یونانی و ایرانی و مغول و عرب پهن کنند. ولی حالا چرا اکنون از آن ایستادگی و اعتماد به

این موضوع در حوزه های هویت بومی گیلکان نیز صادق است و در حدود یک سال اخیر شاهد بیشتر شدن وبلاگ ها و سایت های حول زبان و هویت گیلکی و همچنین روی آوردن جوانان گیلک به هویت اصلی شان هستیم.

اما با نگاهی موشکافانه تر می توان دریافت که این بازگشت نسبی رو به رشد بیشتر از آنکه در معنی هویت جویی برای دریافت شخصیت واحد با دیگر افراد محیط زندگی در جامعه ی - تقریباً - مدرن بگنجد، رویکردی است ناشی از نگاه سنتی به قومیت و هویت بومی که بیش از همه به نژاد و مرز جغرافیایی توجه دارد و نوعی قوم پرستی است و گامی به سمت "پان" میل می کند شکی نیست که چنین برداشتی از هویت نهایتاً به برخوردهای خشن (بین اقوام) منجر خواهد شد.

بدون مجادله می توان گفت چنین تعریف هایی از هویت در جامعه ی امروز جایی ندارد و برآورده کردن هدف غایی شان کاری است نشدنی.

شکی نیست که این تعاریف سنت گرا بسیار دور از تعریفی است که تأثیر گذاران و متفکران پیشرو این عرصه ارائه می دهند.

شرح تعریف نوین و بدور از تندروی هویت در بحث این گفتار نمی گنجد اما به طور خلاصه (و به نظر نگارنده) تعریف شهر مدارانه (معادلی تقریبی برای واژه ی بی مصداق «مدرن») هویت می تواند: زبان و نگاه خاص و مشترک به پدیده های مادی و معنوی بین افراد جامعه (که باعث ایجاد آداب و مناسبات خاص می شود) و نگاه در سطحی بالاتر جهان بینی مشترک، باشد.

البته همین تعریف نیز ناشی از دیرپایی یک قوم در منطقه ی خاص جغرافیایی است و در حقیقت محیط زندگی تأثیر زیادی بر دیدگاه یک جمعیت در هر مکان خاص دارد.

اما این موضوع دلیل نخواهد شد که تعریف از هر هویت خاص تنها در محدوده همان منطقه ی جغرافیایی و قومیت خاص محصور شود.

با همه ی این موضوعات این بازگشت به هویت در میان جوانان وجود دارد. وظیفه متفکران نو اندیش عرصه هویت گیلکی است که شعله آتش این تند روی ها را با بحث های نظری، متعادل کنند، که اگر این نگاه واپس گرایانه به نتیجه برسد به وضعی جز نابودی همین داشته های فعلی، نخواهد انجامید. اما در صورت کنترل و هدایت این سیل (به معنای واقعی کلمه) نتایج خوبی را برای زنده ماندن و زندگی کردن هویت گیلکی شاهد خواهیم بود.

نوع فرهنگی و اقتصادی. پس دور از انتظار نیست که دچار چنین از خود بیگانگی گشته ایم.

البته همانطور که گفتیم، گیلانی ذاتاً از خود بیگانه نیست و این از خود بیگانگی ظاهر قضیه است. با کمی فرهنگ سازی و آشنا ساختن مردم گیلان با تاریخ و گذشته ی پر بار خود و پرورش دادن روحیه خودباوری باز هم گیلانی اعتماد به نفس خود را باز خواهد یافت و گیلک ها همان سرباز آمادری خواهند شد که به اسکندر اجازه ی تجاوز ندادند و تالش ها همان کادوسی خواهند شد که «اردشیر دراز دست» را با آن خدعه و نیرنگش شکست دادند. کاری ست بزرگ ولی برای گیلانی باهوش و با استعداد و شجاع، کاری ست آسان که می تواند به خوبی از عهده اش بر آید و شکوه دوباره ی گیلان و گیلانی را جشن بگیریم.



نسیم رویاننده؛ یا باد ویران کننده؟!

میرعماد.م. موسوی

با فراگیری نسبی اینترنت بین مردم و موجود شدن جوامع مجازی و همچنین وبلاگ ها به عنوان رسانه های شخصی و رایگان برای افراد، توجه و دستیابی به دیدگاه های جوانان آسان تر شده است. از همین منظر با نگاهی بیننده می توان دریافت که نسل جدید با توجه به بمباران اطلاعات توسط جوامع مختلف، بیشتر به سمت هویت اصلی خویش به خصوص برای ابراز وجود آسان تر و مطمئن تر در میان جمع های مختلف تمایل یافته است.

از سوی دیگر با بیشتر شدن فضای کار در اینترنت، فعالان این زمینه تلاش جدی تری برای شناساندن هویت های بومی به گسیختگان از هویت خویش آغاز کرده اند.

به قدرت رسیدن، جنگ با جنگلی ها را تجربه کرده بود و «جمهوری گیلان» میرزا را دیده بود. در حقیقت رضاخان با پیاده کردن سیاست های انگلیسی سعی کرد تا گیلانیان را از خود بیگانه کند تا با قیام جنگل دیگری مواجه نشود و به راستی این از خود بیگانگی هم چنان با ما هست و هم چنان توسط دولت تقویت می شود تا جایی که دیگر خودمان دشمن خودمان گشته ایم. سرمایه دار گیلانی کارخانه در گیلان نمی زند، چرا؟ به خاطر این که به او قبولانده شده است که فارس بهتر از گیلک است، در نتیجه گیلک بی کار در گیلان، به سراغ کار در مشهد و تبریز و اصفهان می رود و از آنجایی که فارس را بهتر می داند با فارس ازدواج می کند و طوری وانمود می کند که گویی صد سال است که فارس است و خود را از فرزندان کوروش می داند و حتا تاریخ ایران را کامل می داند. ولی نوبت به تاریخ گیلان که می رسد بی اطلاع است و حتی سوال می کند که «مگر گیلان تاریخ هم دارد؟!» سلسله های هخامنشیان و ساسانیان و اشکانیان و... را از خود می داند و سلسله های جستانیان و گابره گان و کنگریان و... را اصلاً تا به حال نشنیده است!

اما سوالی که ممکن است مطرح شود این است که چرا در بین اقوام داخل خاک ایران فقط ما گیلک ها از خود بیگانه ایم؟ چرا ترک ها و کردها دچار چنین از خود بیگانگی نشده اند و تعصب و خود بزرگ بینی خود را حفظ کرده اند؟

جواب آن واضح می باشد؛ تاریخ بازی های متفاوتی با اقوام مختلف کرده است، گیلک ها و تالش ها و مازن ها تنها اقوامی از خاک کنونی ایران هستند که کمترین تاریخ مشترک را با فلات ایران دارند. چرا که در حدود ۴۰۰ سال پیش در زمان شاه عباس بوده که وارد خاک ایران شده اند. ترک ها سالیان درازی بر ایران حکومت کرده اند. غزنویان، سلجوقیان، صفویان و افشاریان همگی ترک نژاد بوده اند که بر ایران تسلط داشته اند. پس بر بی راه نیست اگر بگوییم این ایرانیان هستند که زیر سلطه ی ترک ها هستند و در حقیقت اقوام کوچک تری مانند ما گیلک ها با سیاست های حکمرانان ترک پیشین به این روز دچار شده ایم. حال چه طور ممکن است قومی که خود را صاحب ایران می داند بر خود ستم کند. و اما کردها، یکی از اقوام سه گانه ی اولیه ی آریایی فلات ایران یعنی همان مادها بوده اند و از دیرباز جزئی از خاک ایران بوده و یک ایرانی به تمام معنی هستند. پس دلیل ندارد که مورد ستم قرار بگیرند، آن هم ستم فرهنگی. گیلک ها و تالش ها تنها اقوامی هستند که مظلوم واقع شده اند و مورد ستم قرار گرفته اند، آن هم از